**خدا و هستی**

* خدا واحد – شریک ندارد – توحید عددی
* خدا احد – غیر خدا وجود مستقل ندارد – توحید صمدی
* عالم صورت و تصویر اسماء و صفات الهی است و در عالم یک وجود که آن وجود خداوند است.
* انسان اشرف ترین، کاملترین تصویر از خدا در عالم است – خلیفه الله
* اولئک کالانعام بل هم اضل – برخی انسان ها عین حیوان حتی از حیوان هم کمتر
* ریشه انسان – انس یعنی نزدیک – نسی یعنی فراموش کار

**ابعاد وجودی انسان**

معنوی – مادی

بعد مادی محدود در زمان – فانی

ابعاد انسان: تقسیم بندی انسان به دو جزء روح و جسم غلط است اما تعریف ابعاد ممکن است.

1. روح غیر مادی و نامحدود
2. جسم مادی و محدود

نفس - رابط بین امر جسمانی و روحانی – تا زمان عمر دنیوی وجود دارد – نه مادی است و نه معنوی

چون جسم محدود است و روح بی نهایت نیاز به جسم داریم.

جسم مرکب روح است. روح افسار جسم است. جسم به روح تشخص می دهد.

**مراحل ارتباط روح و جسم:**

1. روح تعلق به جسم
2. روح بی نیاز از جسم است اما برای کمال به جسم نیاز دارد
3. روح بی نیاز از جسم اما برای کمال و تدبیر به روح نیاز دارد

**دلایل اثبات روح**

* انسان دارای شخصیت واحد و بدون تغییر است – من ثابت مربوط به جسم نیست.
* رویا های صادقه – ماده محدود به مکان و زمان است.
* احساسات انسان از جمله نفرت – عشق – خوشحالی و ... که نمیتوانند جسمانی باشند.
* عدل الهی – چرا یکی 200 سال عمر کند یکی 10 سال
* حکمت الهی – نیاز به بعد روحانی -> خلقت عبث نیست
* رابطه بین روح و بدن در انسان
* روح زمانمند نیست – مقدم بر جسم
* حقیقت واحد – قبل از تعلق به جسم تشخص و تمیز نداشته ( صاحب نداشته)
* روح انسان جسمانی الحدوث و روحانی البقا است. – برای وقوع نیاز به جسم دارد و بقا با خودش.

**ارواح انسان**

1. جماد
2. نبات – رشد و تولید مثل
3. حیوان – رشد، تولید مثل، حرکت
4. انسان – رشد، تولید مثل، حرکت، تعقل – به دنبال کمال

**ویژگی های امور جسمانی**

1. قابل اشاره – درد اشاره به زخم
2. قابل هدایت – توسط خود جسم قابل کنترل است.
3. ربط مستقیم با اعضای انسان دارد
4. توجه به یکی مانع توجه به دیگری – خبر خوب باعث میشود درد را فراموش کنیم

**ادراک**

وظیفه روح ادراکات است – مهم ترین وظیفه انسان

نظری = فکر، بدون عمل – علم توحید – علم نبوت – نیاز به جسم ندارد

عملی = منجر به عمل میشود

تعریف انسان: انسان موجودی دارای دو بعد جسمانی و روحانی که مکمل یکدیگر هستند و برای کمال به یکدیگر نیاز دارند و روح محفل تقرب و نزدیکی به صفات الهی

**تعریف ایمان**

ایمان نقطه مقابل کفر است

کافر = جاهل – قوم کافرین یعنی قوم جاهلین

مومن = عاقل – سعادتمند

تعلق روحانی در انسان که جهت ادراکات انسانی را تعیین میکند تا او را به کمال برساند. از جنس مفاهیم.

تفکر کسی که ایمان به خدا دارد:

مقدمه1 - ماژیک را که فراورده فوق العاده ای است، انسان ساخته

مقدمه 2- انسان را خدا ساخته

نتیجه: خدا بزرگ و قدرتمند است.

- کفر = پوشانیدن – جهت ادراک که ایمان به او میدهد را پوشانده – مانع ادراک انسانی- کفر لباس ایمان است- تعلق روحانی در انسان است که مانع ادراکات انسانی می شود

- جهل: مُرّکَب از نادانی خود خبر ندارد – بسیط از نادانی خود خبر دارد

- کافل جاهل مرکب – مشرک جاهل بسیط

**اثبات وجود خدا**

1. برهان فطری
2. برهان علّی
3. برهان نظم را قبول نداریم – رجوع به کتاب آیت الله جوادی آملی – برهان شرک است! یک جدل است که برای قانع کردن عوام الناس مطرح می کنیم.

-برهان باید یقین آور باشد. جدل فقط قانع کننده است.

مثال جدل:

- شخصی پیش ابن سینا اصرار می کند که همه کار ها نتیجه جبر است، نهایتا ابن سینا شخص را با چوب می زند و استدلال می کند که جبر است.

استغرا هم نوعی جدل است:

شخصی به یک روستا می رود، مشاهده می کند که اولین روستایی چشمان سبز دارد، دومین هم چشمان سبز دارد ....200 امی هم چشمان سبز دارد. نتیجه می گیرد که تمام 1000 ساکن روستا چشمان سبز دارند. این نتیجه گیری غلط است.

**نقد برهان نظم – دیدگاه هیوم:**

تصور کنید عده ای سوار بر اتوبوس هر روز از جلوی یک کلیسا رد می شوند، هر بار که از در کلیسا گذر می کنند زنگ کلیسا به صدا در می آید، تصور می کنند که نظم خاصی وجود دارد و زنگ برای آنها است. می گویند ناظمی هم وجود دارد که تمام این ها را هماهنگ کرده.

* نظم در عالم وجود ندارد – بلایای طبیعی نظم نیستند.
* نظم انتزاعی است که ما از همزمانی وقایع بدست می آوریم. از کجا معلوم ما هم مانند جماعت سوار بر اتوبوس نباشیم.
* نظر حکما این است که خالق را از طریق مخلوق نمیتوان شناخت -اگر یک ماژیک را فضایی ها ببرند بررسی کنند نمی توانند از طریق آن چیزی در مورد انسان بیاموزند. شناخت خداوند به عنوان ناظم از طریق نظم در معلول های خدا ناقص است.

راه درست شناخت خدا: هو الاول و الآخر والظاهر والباطن

1. شناخت محدود خدا
2. با خدا انسان را تعریف می کنیم
3. شناخت انسان مقدمه شناخت خدا

**برهان علّی – علیت**

1. موجودات یا واجب الوجود است، یا ممکن الوجود

* واجب الوجود بالذات – وجودش با ذاتش برابر است.
* واجب الوجود بالغیر – وجودش بستگی به دیگری دارد – انسان وجود دارد پس وجودش واجب شده اما وابسته است.

1. هر ممکن الوجودی برای وجودش (خروج از مکان) نیاز به علتی دارد.
2. دور و تسلسل باطل است.

دور: آ علت ب است و ب هم علت آ است. غیر ممکن

تسلسل: آ علت ب است، ب علت ث است، ث علت د است، تا ابد ادامه دارد. غیر ممکن است.

نتیجه 1، 2 و 3 : عالم دارای علتی بلاعلت است.

* عالم تغییر می کند یعنی ممکن الوجود است. "متغیر" اسم مفعول است پس باید فاعلی باشد که تغییر دهد.
* خدا بلاتغییر است.

**راه های شناخت خدا**

**راه فطرت**: سرشت مشترک انسان ها یا سرشت انسانیت – زیبا دوستی، گرایش به خوبی ها – یکی از ابعاد فطرت خداپستی و خدا شناسی

آیت الله جوادی آملی: همه ی راه ها به جز فطرت ضعف دارند، بهترین راه شناخت فطرت است یعنی خدا از شدت ظهورش در خفاست:

روزی ماهی نزد پادشاه ماهی ها رفت و پرسید که دریا چیست. پادشاه ماهی ها گفت که دریا همین است که درآنی. ماهی چون همیشه در دریا بود غیر دریا را درک نکرد. پادشاه گفت اگر میخواهی بفهمی خودت را از دریا پرت کن بیرون. ماهی به ساحل می رود و می میرد.

قرآن می فرماید که (أَینَ ما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه) یعنی کجا را نگاه می کنی؟ یعنی هر سمتی بروی وجه خداست.

تعرف الاشیا باضدادها – هرچیزی باضدش شناخته می شود، تا تاریکی نبینیم روشنایی را نمیشناسیم. چون خدا ضد ندارد او نمیتوانیم

بشناسیم.

Existentialism

آخرین و اصلی ترین مکتب فلسفی اروپا – اصلا برای اثبات وجود خدا نیازی به دلیل نیست. راه ادراک وجود خدا سرشت انسان – قرآن هم تایید می کند:

(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) – لازمه ی تسبیح، شناخت است پس هرچه در آسمان و زمین است خدا را بر اساس سرشت می شناسد. من عرفه نفسه فقد عرفه ربه.

**راه عقل** – اجماع عقلا (انبیا)

**راه شهود:**

1- کسب شهود شیطانی از طریق اعمال شیطانی، گاهی هم شیطان به عارف القا می کند.

2- الهی:

* کشف و شهود عارفانه – کمال روحانی - حالتی که عارف در موقعیت کمالی قرار میگیرد و روح او ارتقا پیدا می کند که در نتیجه چشم عالم ملکوت پیدا می کند (در مقابل چشم عالم مُلک)- تعلق روح به بدن کم می شود و روح از بدن فاصله میگیرد، روح از عالم روحانی می بیند.
  + انسان دو بعد دارد – جسم - روح متعلق به عالم روحانی
* شهود ابتیازی – مرتازی در هند قدرت دخل و تصرف در عالم را پیدا می کند – با اعمال سختی که روی خود انجام میدهد جسم ضعیف می شود و روح در آستانه ی جدا شدن است. مورد تایید نیست.

**انواع مرگ:**

- مرگ طبیعی نتیجه کمال روحانی (خیلی بد شدن یا خیلی خوب شدن) – جسم مَرکب روح است و وسیله ی کمال آن است و وقتی روح به کمال برسد از جسم جدا می شود – حقیقت انسان این است که به مرگ طبیعی بمیرد.

* حکایت هایی از افرادی هست که مرده اند و بازگشته اند و دیده های خود را تعریف می کنند.

- مرگ اخترامی نتیجه اختلال در جسم است یعنی جسم در حد جماد در می آید که توان نگهداری روح ندارد– یکی از نشانه های آخر الزمان این است که مرگ اخترامی زیاد می شود. مثلا تصادف رانندگی.

**صفات الهی**

1. سلبی: ظلم - خدا ظالم نیست
2. ثبوتی: رحیم، رحمن

تقسیم بندی خوبی نیست:

* اساسا صفت نمی تواند سلبی باشد، "صفت سلبی" پارادوکس است.
* قبول کردن صفات سلبی یعنی در وجود خدا عدم راه یافته – غیر ممکن است چون خدا وجود مطلق است.
* هر صفتی که از خدا سلب می کنیم یک ثبوتی دارد. وقتی خدا ظالم نیست یعنی احسان دارد. یکی از اسامی خدا قدیم الحسان است.

تقسیم بندی مهم صفات:

1- افعالی: خالق – باید مخلوقی باشد که خدا صفت خالق داشته باشد. رازق، غافر – صفات وابسته به ذات هستند و استقلالی ندارند- همان ظاهر صفات ذاتی هستند و در حقیقت خدا صفات افعالی ندارد. نهان در صفات ذاتی هستند.

2- ذاتی: همین که خدا، خدا است باید این صفت را داشته باشد – مثل عالم بودن

صفت ذاتی انسان: ناطق، حیات داشتن، تولید مثل کردن.

صفت افعالی انسان: شاعر بودن نتیجه شعر گفتن.

**یک استدلال غلط:**

1- لازمه ی خالقیت وجود مخلوق است.

2- خدا برای داشتن صفات افعالی به افعالش نیازمند می شود.

نتیجه 1 و 2 : خدا به مخلوق نیازمند است.

نیازی بر خداوند اشکال دارد که نیاز به غیر باشد اما نیاز ذات به ذات (نیاز خود خدا به خودش) اشکال ندارد. یعنی صفات ذاتی (: عالم – قادر – فیاض) بر خدا لازم می کنند که خالق باشد. خدا برای خدا بودنش نیاز به خالق بودن دارد.

مخلوقات از ازل با خدا بوده اند یا حادث شده اند؟ در خدا تغییر حاصل نشده، از ازل صفات ذاتی وجود داشته اند. ما از ازل در علم الهی موجود بوده ایم در مرتبه اعیان ثابته (وجود مخلوقات در علم خدا). پس انسان موجودی ازلی(در علم الهی) و ابدی (در عالم روحانی) است.

* معمار که قصد ساختن خانه دارد اول ایده آن را در سر دارد.
* بین زمان ایجاد تصویر و زمان قبل از آن فرقی وجود دارد. معمار تصویر خانه در علمش هست.
* ملاصدرا: وجود خانه در ذهن معمار صاحب اثر است.
* تصویر ذهنی معمار از انسان معمولی دقیق تر است.
* خداوند عالم است، پس علم بی نهایت دارد. تصویر جهان هستی در علم خدا صاحب اثر است، کامل ترین تصویر است.

**علم خدا**

1. علم خدا به ذاتش:

* لازمه ی بی نهایت بودن علم خدا – علم به چیزی که نهایت ندارد می شود بی نهایت
* ذات خدا علت العلل موجودات است
* همه ی موجودات شامل بینهایت می شوند
* چون خدا علم به ذاتش دارد، به همه ی موجودات هم علم دارد- خدا نمیتواند به کثرات علم داشته باشد – نتیجه این علم میشود مورد 2 و 3

1. علم خدا به موجودات قبل از پیدایش
   1. خدا محدود به زمان مکان نیست
   2. علم بینهایت دارد

نتیجه a وb : خدا به موجودات قبل از پیدایش علم داشته

علم خدا پیش از انجام هر عمل انسان، علم به انسان و حالات درونی انسان. نه به تمام افعال انسان.

1. خدا به موجودات بعد از پیدایش

از طریق اولین مخلوق صورت می گیرد. انسان کامل جام خدا نما برای انسان است و جام جهان نما برای خدا.

امر بینهایت نمی شود به امر محدود علم بدون واسطه داشته باشد.

شناخت ما از خدا فقط شناخت اسماء و صفات خدا است.

**توقیفیت اسماء**

* شناخت فقط از طریق اسم هایی است که خود او به ما آموخته است – مخترع صفت خوبی است پس خدا هم مخترع است (غلط)
* در غیر این صورت ما ادعا کرده ایم که ذات خدا را می شناسیم.

**انواع اسماء الهی**

جمالی – زن مظهر است – بروز جلال بیشتر از جمال – خلقت ابتدا با جمال

جلالی – مرد مظهر است - بروز جمال بیشتر از جلال – انتهای خلقت با جلال

الرجال قوامون علی النساء – جلال نسبت به جمال قائمیت دارد.

**خدا عالم بالتجلی یا بالعنایت است**

تا زمانی جهان هستی دایر است که خدا به آن توجه داشته باشد. علم حضوری است.

**علم**

علم حضوری – گرسنگی- نزد ما حاضر است و نیازی به استفاده از اندام حس و تحقیق ندارد.

علم حصولی – درخت – باشد درختی باشد که علم به درخت پیدا کنیم.

ایجاد یک خانه در ذهن حصولی است، پس از آن حضوری است. تمام علوم هم ابتدای آنها و هم انتهای آنها حضوری است.

**علت:** علت تامه - علت ناقصه – برای رشد گیاه آب و نور و نیتروژن لازم است. همه تک تک علت ناقصه هستند، اما همگی با هم یک علت تامه هستند.معمار هم علت ناقصه ی ساختمان است.

**خداوند علت تامه و ناقصه است، وقتی علت ناقصه است هم غیر مستغیم علت تامه است:**

* خداوند در اولین مخلوق علت تامه است.
* خداوند علت ناقصه دیگر مخلوقات خواهد بود.
* خدا + پدر + مادر = فرزند – خدا علت ناقصه ی مستقیم است، اما پدر و مادر هم به خدا بر میگردند پس خدا علت تامه است.
* صادر نخستین: اولین موجودی که خلق شد. خدا + صادر نخستین = موجود بعدی که خلق شد.
* صادر نخستین باید اشرف مخلوقات باشد = انسان – حقیقت انسانی – انسان کامل – ابر انسان – حقیقت نوریه محمدیه – خلیفة الله – واسطه ی فیض است. نقش منشور دارد ( نور واحد می گیرفت، طیف می داد). ارسطو و افلاطون – بودا حقیقت برهماییه

پیغمبر:

* اول ماخلق الله نوری
* اول ما خلق الله روحی
* اول ما خلق الله العقل و انا هذه العقل
* لولاک لَما خَلَقتُ الأفلاک؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

امام علی:

* الحق معنا فلن یوحشنا من قعد عنّا، و نحن صنائع ربنا، و الخلق بعد منائعنا

حق با ما (اهل بیت) است و کناره‌گیری عده‌ای، از ما، هرگز سبب وحشتمان نمی‌شود؛ چرا که ما پرورش یافتگان پرودگاریم، و دیگر مخلوقین، پرورش‌ یافتگان ما هستند.

* امام صادق: خدا ابتدا مشیت را آفرید و از این مشیت موجودات دیگر به وجود آمدند.

**خلقت**

1. خلقت اولیه – نوریه – زیارت حضرت زهرا: يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكِ – خلق کرد تو را قبل از اینکه تو را خلق کند
2. خلقت ثانویه

**سوال: چرا شیطان به وجود آمده و انسان را گمراه می کند؟**

شیطان موجود جدایی نیست که خدا خلق کرده باشد، تمام انسان ها یک بخشی دارند که پیرو شیطان است. انسان در درجه شیطان بودن قرار می گیرد. هر چقدر کمالات کاهش پیدا کند شیطانیت بیشتر.

تا بدی نباشد، خوبی مشخص نیست و برعکس.

لازمه ی نظام عالم ماده این است که انسان در مسیری بین بود و نبود فکر کند بین گناه و خیر – فرشته در عالم ماده نمی تواند باشد –

**ملاصدرا:**

یکی از ویژگی های عالم ماده مسیر کمال است –کلمه ی ماده یعنی استعداد – یعنی استعداد درش نهفته است و بعد از مدتی بالفعل می شود

حرکت جوهری: هر ذره ای در عالم ماده به سور کمال حرکت می کند

فرشته بودن در عالم ماده ممکن نیست: در بعضی روایات و آیات فرشته ای درخواست کرد که در عالم ماده زندگی کند. خدا او را وارد عالم ماده کرد و فرشته دچار گناه شد.

**ظالم نبودن خدا صفت سلبی است پس چرا سیل و زلزله وجود دارد؟**

جواب بعدا در مسئله شر.

**سوال: اگر از زبان یک جسم که انسان آن را خلق کرده صحبت کنیم، میگوید که او مارا خلق کرده، میتواند پرواز کند، عمر طولانی دارد و... حالا انسان هم نمیتواند درک کند که نیاز های خدا کدامند؟**

هر واجب الوجد بالغیر به واجب الوجود بالذات نیاز دارد.

واجب الوجود بالذات نمیتواند نیازمند باشد چون تناقض است زیرا نیاز از جنس عدم است یعنی یک چیزی را نداشته که نیازمند شده. مفهوم واجب الوجود یعنی وجود مطلق و یعنی عدم در آن راه ندارد.

**اگر خدا به به سرنوشت جهان هستی آگاه است پس دلیل آفرینش چیست؟**

چون خدا عالم و قادر است پس امکان خلق موجودات وجود داشته، چون خدا فیاض است پس خلق صورت گرفته.

**سوال: آیا عالم نمیتواند علت خودش باشد؟**

برهان علیت با سه نظریه سازگاری دارد:

1- وجود خدا

2- عالم به معنای کل عالم واجب الوجود است – ویژگی عالم تغییر است، خدا تغییر درش نیست.

کل و جزء – کل ماشین، جزء موتور

کلی و جزئی – کل ماشین جزء پراید

عالم کل و ما هم جزء – هر ویژگی که در اجزا باشد، کل هم آن ویژگی را داراست. ما واجب الوجود بالغیر هستیم پس جهان واجب الوجود بالغیر است.

1. انرژی - – باید برای ایجاد انرژی نور و ماده وجود داشته باشد. پس 3 مورد به هم نیازمند هستند.

**قدرت خدا**

قدرت خدا نامحدود است چون ذات خدا نامحدود است.

قدرت: امکان انجام یعنی عدم انجام فعل – تحقق هر فعلی که محال نباشد.

تعریف اول مشکل دارد – صدور اسم امکان برای واجب الوجود محل اشکال می دانند – در مورد خدا باید بگوییم تحقق هر فعلی – معنای دقیق تر در کتاب اندیشه

فعلی که محال نیست یعنی:

آیا خدا می تواند موجودی مانند خود بیافریند؟ خیر چون خدای اول واجب الوجود بالذات است و خدای دوم واجب الوجود بالغیر است. محال است که چیزی غیر از خدا بتوان به وجود آورد.

* امری که **محال عقلیه** است برای خدا هم محال است.
* گاهی اوقات امری فقط برای انسان محال است و برای خدا محال نیست.

آیا خدا می تواند سنگی بیافریند که خودش هم نتواند آن را جا به جا کند؟ خیر. چون قدرت خدا را زیر سوال می رود.

آیا خدا می تواند ابعاد استکان را حفظ کند و ابعاد کره زمین را هم حفظ کند و با این حال زمین را در استکان جا بدهد؟ خیر.

مثال دیگر: وقوع روز و شب همزمان غیر ممکن است.

**حیات الهی**

حیات یعنی فَعّالِ دَراّک باشد. یعنی فعل انجام دهد و ادراکات داشته باشد.

فعال بودن تقریبا یعنی قادر بودن

حَیّ الهی یعنی خدا قادر عالم است. چون قدرت و علم الهی نامحدود است پس حیات الهی هم نامحدود است.

پس خدا ازلی و ابدی است.

قرآن: همه ی موجودات با آب حیات پیدا کرده اند.

**حکمت الهی**

در این مورد کتاب را نخوانید.

فعل خداوند عبث و بی هدف نیست. خدا بدون هدف عملی را انجام نمی دهد. چون ترجیح بلا مرجح محال است یعنی اگر بین ب و ج یکی را نتخاب کنیم و این انتخاب بدون دلیل باشد. این انتخاب محال است.

**عدل الهی**

عدل به معنای تساوی نیست.

امیر المومنین: عدل یعنی قرار گرفتن هر چیزی در جای خود

انسان یک مشابه بین جنیان یا ملائکه ندارد. انسان حقیقتی در عالم ملکوت دارد.

عدل الهی در کمال یابی و رسیدن به کمال مخلوقات است.

خدا آنچه را که من دارم بسنجد و متناسب با موقعیت من از من کمال بخواهد. لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا.

پیامبران و بزرگان دین میزان هستند یعنی اعمال ما با آنها سنجیده می شود. هرکسی که ظرفیت بیشتری دارد، تکلیف بیشتری دارد.

داستان موسی و شبان:شبان ظرفیت کم دارد پس سخنانی که گفت ( چارقد دوزم کنم سرت!) اشکالی بر او ندارد. اما اگر موسی بگوید از پیامبری ازل می شود. پس هیچ دو انسانی قابل سنجش با هم نیستند.

انسان ها دو جور هستند: قاصر و مقصر – قاصر یعنی خواسته اند و نشده یعنی ظرفیتش کم است. مقصر یعنی نخواسته اند.

کسی که در جنگل آمازون است و از تعالیم دینی به دور است اگر مطابق فطرت انسانی عمل کند به کمال می رسد.

**مسئله شر**

در عالم شر(غیر خیر) وجود دارد – زلزله، سیل، بچه ی ناقص الخلقه وجود دارد. پس بدی ها هم به خدا نسبت داده می شود – پس خدا عادل نیست.

* پاسخ زرتشتی ها: اهریمن و مزدا. خدای خوبی و بدی ها
* پاسخ مسیحی ها: یک خدایی در بالا داریم – تدبیر کنندگانی هم در پایین – عیسی و روح القدوس – بدی ها مربوط به تدبیر کنندگان است.

پاسخ ما:

1. وجود شرور به عالم امکان بر میگردد نه خدا – خدا فرایند خلق کرده است و در چرخه یک عنصر خطا می کند – الزاما مشکل از خدا نیست – بچه ی افلیج علتش به پدر و مادر بر می گردد.
2. شرور از جنس عدم هستند نه وجود و عدم به علت نیاز ندارد – شر نبود خیر است. دروغ نبود راستی است. افلیج بودن نبود سلامتی است.
3. در نگاه به نظام جامع عالم شر همراه با خیر است.

از نگاه مصیبت زده، زلزله شر است. از نگاه خداوند زلزله نتیجه ی حرکات صفحات تکتونیکی پوسته زمین است که این حرکات هم ناشی از چرخش زمین به دور خود است و اگر زمین به دور خود نچرخد اصلا حیات غیر ممکن است.

حمله ملخ ها، از نگاه انسان شر است. در صورتی که رشد جمعیت سریع ملخ ها ناشی از کشاورزی انسان و وجود مزرعه (غذای فراوان برای ملخ) است. مثلا وقتی 5 عدد ملخ به مزرعه 50 هکتاری ذرت برسند، چون غذای نا محدود دارند و رقابت هم نیست و شکارچی طبیعی هم نیست، تولیدمثل آنها تصاعدی میشود و پس از چند روز آن 5 ملخ تبدیل به 5 میلیون ملخ می شوند. پس این شر نتیجه به هم زدن توازن طبیعت (کشت چند هزار تُن ذرت در یک مکان) است. همان قانونی که باعث میشود از 2 گوسفند یک گله گوسفند به وجود بیاید، جمعیت ملخ ها را هم زیاد می کند. قرآن: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

1. پاسخ ارسطو: در عالم خیر کثیر و شر اقل است.

**جبر و اختیار**

**مسئله:** اگر قائل باشیم که در جبر خدا هستیم. نظام جزا و پاداش از بین می رود. انسان مجبور مقصور است، مجرم نیست.

خیام: می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

خدا علت العلل است، علت فعل گناه انسان نهایتا به خدا بر می گردد. پس خدا هم گناه کار است.

**علم خدا به اعمال ما:** خداوند علم دارد که انسان با اختیارش چه عملی را انجام می دهد. به اختیار انسان علم دارد. علم استاد به این است که دانشجو با اطلاع خودش درس میخواند. خدا از گزاره های روانی انسان مطلع است و می داند که اگر اتفاق x بیوفتد، واکنش شخص y خواهد بود. علم خدا به رفتار ما نیست، به الگو ها و انگیزه های ما است.

شخصی در بیابانی گیر کرده و دعا می کند که وسیله ی نجات برسد، فورا وسیله نجات او فراهم می شود. شخص دیگری استدلال می کند که این وسیله ی نجات برای اینکه در آن لحظه به خصوص به شخص مصیبت زده برسد باید ساعت ها قبل حرکت کرده باشد پس نتیجه دعای آن لحظه شخص نیست. پاسخ این است که خدا علم داشته که شخص در چنان موقعیتی دعا می کند.

**عالم ذر**

<وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلینَ.>

انسان در کدام خانواده به دنیا بیاید – در عالم ذر تعیین شده – انسان خود تعیین کرده - چیز های جبری دنیا در عالم ذر تعیین شده

* اختیار کامل- عالم ذر
* نیمی اختیار – نیمی جبر- دنیا- نیمی جبر محصول اعمال در عالم ذر بوده
* جبر کامل- آخرت - جبر محصول عمل خود انسان است، زندان (جهنم) نتیجه جرم انسان است. از ناحیه دیگری بر انسان وارد نمی شود.

نیمی جبر یعنی ما فطرتا به خدا اعتقاد داریم اما در عالم ذر این وجود نداشته چون آیه بالا می گوید که خداوند ربوبیت را سوال کرده، پرسش جایی معنا دارد که اختیار کامل وجود داشته حتی نسبت به پایین ترین مسئله فطری.

عالم ذر قابل اثبات عقلی نیست – بر اساس روایات می پذیریم.

مطالعه بیشتر در کتاب <عالم ذر – انتشارات جمکران>

**توحید**

* توحید در ذات - احدیت = غیر از خدا نیست، توحید صمدی – واحدیت = خدا یکی است، توحید عددی

صمد یعنی توپر - چیزی که توپر است یعنی تمام عالم را در بر می گیرد. جز خدا هیچ چیز در عالم وجود حقیقی ندارد.

* توحید در صفات - یعنی صفات خدا عین ذات خداست – انسان می تواند شاعر نباشد –

اگر این طور نباشد سبب ترکیب در خدا می شود، خدا احد بسیط است یعنی صاحب جزء نیست و مرکب نیست.

داشتن و نداشتن یک صفت یعنی تغییر در ذات خدا به وجود آمده، تغییر در ذات خدا نیست.

* توحید در خلقت – صادر نخستین و صادر دوم در طول خلقت هستند، اراده ی اینها در طول خلقت خدا قرار می گیرد.

تا اینجا بت پرست ها و خدا پرست ها یکی هستند : وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

* توحید در ربوبیت – اداره کننده عالم خدا است.
  + توحید در اطاعت – يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ – اطاعت از رسول و اولی الامر به دستور خداوند و در طول اطاعت خدا است، یکی از نمودار های اطاعت خداست.
* توحید در عبادت – فقط خدا را عبادت می کنیم

دلیل نقلی: در مورد عبادت خدا گفته است که چیز دیگری را عبادت نکنیم.

عبادت امری فطری است – اگر به غیر خدا باشد دیگر فعلی نیست – امر فطری متعدد نیست.

عبادت نتیجه عشق است – ابراهیم (ع): فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ - گفت من غروب‏كنندگان را دوست ندارم. مقدمه عبادت دوست داشتن است. عشق باید در بین همه ی موجودات مشترک باشد – عشق به غیر خدا در تمام موجودات مشترک نیست.

**معاد**

یعنی بازگشت – از یک موطنی بوده ایم و به آن موطن باز می گردیم.

**برهان های اثبات معاد**

**برهان فطرت**

بیان اول: انسان فطرتا دنبال جاودانگی می گردد – جاودانگی در این دنیا امکان پذیر نیست – لازم است عالمی ابدی بعد از دنیا وجود داشته باشد – انسان ها از قدیم دنبال داروی جاودانگی دارند.

بیان امام (ره): انسان فطرتاً دنبال راحتی بدون درد است – راحتی این دنیا همراه با سختی است – لازم است عالمی وجود داشته باشد که راحتی بدون الم و سختی وجود داشته باشد. <إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا> یا <سيجعل اللّه بعد عُسر يسرا>

**برهان حکمت**

1. خداوند حکیم است
2. لازمه حکمت، خلقت با غایت و هدف است
3. زندگی در دنیا حداقل برای بسیاری غایتمند نیست – کسی ممکن است به هدف تعیین شده نرسد

نتیجه: عالمی که در آن انسان ها به غایت مطلوب ( کمال) برسند وجود داشته باشد.

**برهان عدالت**

1. جزا و پاداش عمل لاطمه عدالت است
2. جزا و پاداش ها عملی در این دنیا امکان پذیر نیست

نتیجه: لازم است عالمی وجود داشته باشد که بتوان جزا و پاداش همه ی اعمال داده شود

بودیسم تقریبا جز ادیان به حساب نمی آید اما بودا هم به معاد اعتقاد دارد.

**برهان معقولیت، عقلیه**

1. دفع خطر احتمالی عقلا لازم است
2. احتمال وجود عالم معاد ( جزا و پاداش اخروی) بر اساس گفتا بزرگان تاریخ وجود دارد

نتیجه: باید به معاد اعتقاد داشت.

بر اساس همین قاعده، حتی اگر دیوانه ای به شما بگوید که در فلان ظرف سم است، عقلا نباید از آن ظرف نوشید.

شیوه امام صادق: شخصی پیش اما میرود و از ایشان میپرسد که اگر همه ما مردیم و تمام اندیشه های دینی دروغ بود و معادی وجود نداشت. امام پاسخ دادند که اگر مرگ به معنی عدم باشد اتفاقی نمی افتد، در طول عمر روزی 7 دقیقه نماز خوانده ایم و روزه گرفته ایم پس ضرری نکرده ایم. اما اگر معاد وجود داشت آنگاه تو چه خواهی کرد؟ برای دنیا ابدیت را از دست داده ایم.

**برهان عقل فعال:**

1. (زندگی) انسان چیزی غیر از ادراکات او نیست.
2. ادراک تعقلی در این دنیا کامل نیست.

نتیجه: عالمی لازم است که انسان به تعقل حقایق برسد.

**اصل وجود انسان، ادراکات و اندیشه های اوست:**

زندگی انسان چیزی نیست جز تصاویر و زندگی انسان – تمام علم های انسان تصاویری در ذهن انسان است یعنی صورتی است که در ذهن ما شکل گرفته است – مهم نیست که جسم وجود داشته باشد یا نه مثلا سیمرغ یا دریای جیوه

تصور هر کسی در مورد یک موضوع متفاوت است – مثلا رفاه، حیات، زندگی و همه این ها به ادراکات و تصاویر ذهنی انسان شک می کند.

دکارت: حقیقت غیر قابل نغز در مورد انسان ادراکات اوست.

**سعادت و شقاوت:**

1. مرحله اشقیا – جهل مرکب دارند – کفار- <خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ> - راهی برای هدایت آنها نیست – پیامبر رحمة للعالمین است یعنی در آخرت شفاعت گناهکاران را می کند، اما این عده آتش را به قبول کردن اشتباهشان ترجیح می دهند.
2. متوسطین در شقاوت – جهل بسیط- چون از جهل خود خبر دارند و کاری برای رفع آن انجام نداده اند عذاب برایشان دردناک تر است.
3. متوسطین در سعادت – دارای ادراک توهمی هستند – واقعا در آن موقعیت نیست اما توهم حضور دارد - ادراک آنها خیالی است. در جنت هستند. در توهم و رویای کمال هستند.
4. سعادتمندان – دارای ادراک تعقلی هستند – رسیدن به مرتبه عقل فعال – در مرتبه بالاتر جنت، جنت الله هستند. تعقل آنها حقیقی است. <یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی> - لذت فهمیدن برای آنها به حدی است که توجهی به نعمت های دیگر ندارند.

کمال انسانی با این تعریف یعنی رسیدن به ادراک تعقلی و ادراک مطابق به حقیقت.

از آن زمان که شنیدم فمن یمت یرنی را هوای مرگ دارم و لقای روی علی را

**فرق عقل و علم:**

علم محسوس است و به امور حسی بر می گردد. عقل الزاما حسی نیست. کسی که عقل خود را قوت بخشید و رشد داد کم کم به مرحله تعقل نزدیک می شود. اقل مرتبه سعادت این است که انسان با معارف حکمت و فلسفه انسان آشنا شود.

**معاد روحانی است یا جسمانی:**

ابن سینا: دلایع عقلی داریم که معاد روحانی است، اما چون قرآن میگوید جسمانی هم هست.

بهشت و جهنم ملکوتی هستند نمیتوانند در عالم ماده باشند. اما آیات متعددی به جسمانی بودن معاد دلالت دارند.

ملاصدرا:

* فرق جسم و جسمانی: جسم مادی است. جسمانی میتواند غیر مادی هم باشد.
* معاد جسمانی است و انسان ها با بدن مثالی در معاد حاضر هستند.

انواع جسم:

جسم مادی

نمونه های جسم مثالی:

* در خواب حضور جسم مان را تمام و کمال حس می کنیم. جسم مادی نیست و جسم مثالی است.
* تصویر در آیینه، تصویر در تلوزیون.
* امام جواد در مدینه بوده اند، زمان شهادت امام رضا در خراسان هم حضور داشته اند، بدن مثالی.
* بعضی در آخرت به شکل حیوانات حضور می یابند، در مرتبه حیوانات هستند

**نظریه تناسخ مُلکی**

* برای حل مسئله <معاد> و حل مسئله <مرگ قبل از رسیدن به کمال> در ادیان پیش از میلاد مطرح شد.
* روحی که از جسم جدا می شود می میرد به جسم نفر دیگری منتقل می شود تا سیر کمالی خودش را کماکان ادامه دهد.
* یا به یدن یک انسان بر میگردد
* انسان شرور وارد حیات حیوانی یا نباتی می شود.
* بعضی از فرقه های مذهب اهل حق قایل به تناسخ هستند <دون به دون>
* دین تناسخ بدن مادی به مادی را رد می کند زیرا:
  + مغایر با معاد است <نظام جزا و پاداش>.
  + معلوم نیست حق یقف کمال کجاست.
  + ملاصدرا: انسان بالقوه است و بعدا بالفعل می شود. اگر روح از حالت بالقوه خارج شد وقتی دوباره به بدن نوزاد برود دیگر نمی تواند بالقوه باشد. مثلا روح یک فیلسوف به بدن یک نوزاد برود آن نوزاد فیلسوف نمی شود.

**تناسخ ملکوتی**

انسان از جسم مادی وارد جسم برزخی و قیامی بشود - مورد پذیرش دین است.

**تجسم اعمال**

* اعمال در این دنیا جسمی در عالم آخرت دارند. تجسم غیبت: خوردن گوشت برادر دینی
* اثر عمل تجسم می کند نه خود عمل.
* یعنی جسم یافتن اعمال – جسم از نوع مثالی است و ربطی به بدن مادی ندارد- به معنای نمایش فیلمی از اعمال نیست.
* وجدان تجلی عالم ملکوت است.
* چشم برزخی بدن های مثالی را می بیند.

قبر، عالم برزخ، شاهدان درون و برون، از روی کتاب خوانده شود.

**نماز**

ستون دین است – خیمه ای که ستون نداشته باشد استوار نیست.

پیامبر: الصلوة عمود الدين ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها – نماز ستون دين است اگر مقبول افتد ديگر عبادات پذيرفته ميشود و اگر مردود گرددعبادات و اعمال ديگر پذيرفته نمی‌شوند - تمام اعمال انسان در گرو این است.

هرچه در عالم هست مظهر یکی از اسماء خداست. چند چیز کامل هستند یعنی مظهریت اسم کامل الله در موقعیت های مختلف هستند:

انسان کامل(پیامبر)، عبادت کامل(نماز)، زمان کامل( لیلة القدر و یوم القیامه)، مکان کامل(کعبه)، علم کامل(قرآن).

نماز تمام عبادت ها را شامل می شود.

انواع نماز در کتاب اسرار الصلاة ابن سینا:

1. نماز عوام – انسان فقط رو به قبله می ایستد و شروع می کند به خواندن، حضور قلبی ندارد و فقط زبان مشغول است.
2. نماز خواص – زبان مشغول است و قلب تابع زبان است. قلب به عبارت هایی که به زبان می آید توجه می کند. گیر شدن در الفاظ و کلمات است.
3. نماز خاص الخواص – زبان تابع قلب است. قلب مفاهیم را به زبان می رسد. اهل معرفت این نوع نماز را می خوانند.

قرآن: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ – وای بر کسانی که نماز ریاکارانه می خوانند.

نمازی که قربتا الی الله نباشد قبول نیست.

زاهدی نماز شب می خواند و پشت پرده مسجد صدایی شنید، نمازش را طولانی کرد و آن را بهتر کرد – صبح متوجه شد که سگی پشت پرده بوده – نمازش قربتا الی الکلب بوده! نه الی الله!

**روایات:**

یناجی ربه – کسی که در حال نماز است در حال نجوا با خداست.

یجالس ربه – همنشین خدا هم هست.

حالت معراج مؤمن به حساب می آید.

**نماز حقیقی:**

نماز اول وقت یعنی بنده دعوت مولا را فورا اجابت کند.

لازم است که انسان چنین انتظاری را برای وقت نماز ایجاد کند.

قبل از نماز باید انقطاع از امور دنیوی داشته باشیم.

**فایده نماز جماعت:**

یک نماز کامل از طرف جمع عروج پیدا می کند و به خدا می رسد.

**تسبیحات اربعه:**

بعد از اینکه تعدادی از فرشتگان عمل خداوند را در مورد خلق انسان مورد سوال قرار دادند خداوند برای جریمه اینها مقرر کرد که 4 ساق در عرش را طواف کنند و تسبیحات اربعه را بگویند. کعبه هم تجلی این 4 ساق است.

مستحب است که 7 بار این ذکر را بگوییم.

**سلام آخر نماز:**

به اولیا الله و فرشتگان و به خودمان چون به مرتبه شهود رسیده ایم وآنها و حقیقت انسانی خودمان را مشاهده کرده ایم. حقیقتا عبد صالحین و ... را شهود می کنند.

**مستحبات دیگر نماز:**

باید بعد از گفتن الله اکبر استغفار کرد زیرا به ذات خدا علمی نداریم.

آخر نماز باید اقرار کرد که نمازی که خواندم در حد ضعف من بود: یا رب ارحم عبدک الضعیف. غره به نماز نشویم.